

تحلیل گفتمانی تأثیر فرهنگ سیاسی بر روابط خارجی ایران در دوره پهلوی دوم (۱۳۳۲-۱۳۴۲)

سید عبدالامیر نبوی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۷/۲۱

فیروزه رادفر**

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۰۹/۱۰

چکیده

گسترش روابط ایران با کشورهای بلوک غرب، به ویژه آمریکا، بین سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۴۲ یکی از ویژگی‌های روابط خارجی ایران در دوره پهلوی دوم است. در این مقاله تلاش بر آن است که تأثیر فرهنگ سیاسی بر روابط خارجی ایران طی این سال‌ها بررسی شود. فرضیه‌ای که در پاسخ به سؤال اصلی مورد بررسی و آزمون قرار می‌گیرد، عبارت است از: فرهنگ سیاسی برآمده از گفتمان پهلویسم متشکل از عناصر شاه‌محوری، اقتدارگرایی، عدم امنیت و تجددگرایی، سبب گسترش روابط با بلوک غرب و تشدید وابستگی ایران در آن دوره شد. در واقع، ترکیب عناصر یادشده به معنای آن بود که شاه تنها تصمیم‌گیرنده سیاست خارجی در این مقطع باشد و دیگر نخبگان سیاسی هم در نهایت، با این وضعیت هماهنگ و همسو شوند. برای این منظور نویسندگان از تحلیل گفتمانی استفاده نموده و پس از تحلیل ارکان گفتمانی پهلویسم نسبت به بررسی سازوکارهای ارتباطی آن بر روی فرهنگ سیاسی جامعه اقدام نموده‌اند.

واژگان کلیدی

سیاست خارجی، ایران، پهلوی دوم، فرهنگ سیاسی، تحلیل گفتمان، پهلویسم

* استادیار پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی (وزارت علوم، تحقیقات و فناوری)

** دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی (نویسنده مسئول)

مقدمه

گسترش روابط ایران با غرب و به‌ویژه آمریکا بین سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۴۲ یکی از ویژگی‌های روابط خارجی ایران در دوره پهلوی دوم و مورد توجه بیشتر تحلیل‌گران سیاست خارجی ایران است، به‌گونه‌ای که مهدوی این دوره از روابط خارجی را دوره وابستگی به بلوک غرب می‌نامد (رک. مهدوی، ۱۳۷۷)، و ازغندی از نظریه دولت دست‌نشانده برای توصیف آن استفاده می‌کند (رک. ازغندی، ۱۳۷۹). در مقاله حاضر تلاش می‌شود تا نقش فرهنگ سیاسی بر این جهت‌گیری تبیین گردد. از آنجاکه فرهنگ سیاسی این دوره در قالب گفتمان پهلویسم تکوین یافته است؛ سؤال اصلی عبارت است از: فرهنگ سیاسی برآمده از گفتمان پهلویسم چه تأثیری بر جهت‌گیری روابط خارجی ایران در مقطع زمانی ۱۳۳۲-۱۳۴۲ داشت؟

پاسخ موقت به این سؤال، به‌عنوان فرضیه، عبارت است از: «فرهنگ سیاسی برآمده از گفتمان پهلویسم متشکل از عناصر شاه‌محوری، اقتدارگرایی، عدم امنیت و تجددگرایی، سبب گسترش روابط با بلوک غرب و تشدید وابستگی ایران به آن شد. به‌منظور آزمون این فرضیه، مطالب در چهار قسمت تدوین و تنظیم می‌گردد. در بخش نخست نظریه تحلیل گفتمان به‌عنوان چارچوب نظری مقاله توضیح داده می‌شود. در قسمت دوم، با توجه به اینکه فرهنگ سیاسی این دوره نشئت‌گرفته از گفتمان پهلویسم است، عناصر و دقایق این گفتمان واکاوی می‌شود. در بخش سوم مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی این مقطع بررسی می‌گردد. درنهایت، چگونگی اثرگذاری هر یک از عناصر و مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی بر روابط خارجی ایران در این دوره زمانی تجزیه و تحلیل می‌شود.

۱. چارچوب نظری؛ تحلیل گفتمان

تحلیل گفتمان به‌عنوان یکی از روش‌های تحلیل، یک گرایش مطالعاتی بین‌رشته‌ای است که نخستین‌بار در سال ۱۹۵۲ در مقاله‌ای از زلیگ هریس به کار رفته است. درباره تحلیل گفتمان دو دیدگاه وجود دارد: دیدگاه ساختارگرا که تحلیل گفتمان را بررسی و تحلیل واحدهای بزرگ‌تر از جمله تعریف کرده و به شکل و صورت متن توجه دارد؛ و دیدگاه کاکردگرا که تحلیل گفتمان را تمرکز خاص بر چرایی و چگونگی استفاده از

زبان می‌داند (فرکلاف، ۱۳۸۹، صص ۸-۱۱). این نظریه که ریشه در زبان‌شناسی دارد؛ به تدریج تحول یافته، تحت عناوین تحلیل گفتمان ساختارگرا، نقش‌گرا و تحلیل گفتمان انتقادی بررسی شده (سلطانی، ۱۳۸۳، صص ۱۵۴-۱۵۵) و بر آن است که اشیاء و پدیده‌ها فقط از طریق گفتمان معنادار شده و قابلیت فهم و شناخت پیدا می‌کنند. این گفتمان است که به واقعیت معنا می‌دهد. بر اساس این نظریه هویت‌ها و روابط اجتماعی نیز محصول زبان و گفتمان‌ها هستند و تغییر در گفتمان، تغییر در جهان اجتماعی را به همراه خواهد داشت (حسینی‌زاده، ۱۳۸۳، ص ۱۸۱).

هرچند زمان زیادی از طرح نظریه گفتمان نمی‌گذرد، تفسیرهای مختلفی از آن وجود دارد که در حوزه علوم سیاسی، ارنستو لاکلاو و شنتال موفه با بسط نظریه فوکو و تلفیق مارکسیسم و ساختارگرایی مهم‌ترین نظریه گفتمانی را ارائه کرده‌اند. آن دو با عاریت گرفتن مفهوم قدرت از فوکو به گفتمان نیرویی پیش‌راننده بخشیدند. آنان معنی‌دار بودن اشیاء و اعمال را تنها با این شرط که جزء گفتمان باشند مطرح کرده‌اند و هیچ‌چیز را به‌خودی‌خود دارای هویت نمی‌دانند (سلطانی، ۱۳۸۳، ص ۱۵۶)؛ به عبارت دیگر، هویت هرچیز صرفاً در شبکه هویت‌های دیگر که با هم مفصل‌بندی شده‌اند، پدید می‌آید، لذا هویت از این منظر ارتباطی است. از نظر لاکلاو و موفه، تنها دریچه شناخت انسان به جهان گفتمان‌ها هستند و هر گفتمان به هرچیز درچارچوبی از نظام معانی، مفهومی خاص می‌بخشد؛ ازاین‌رو، یک فعل یا سخن در هر گفتمانی می‌تواند معانی خاص خود را داشته باشد؛ مثل کاربرد چاقو که در ازای کاربرد آن توسط پزشک یا انسان خلاف‌کار بار معنایی متفاوت می‌گیرد (کسرابی و پوزش شیرازی، ۱۳۸۸، ص ۳۴۲). درنهایت، آنچه تحلیل گفتمانی لاکلاو و موفه را از سایر نظریه‌های گفتمانی متمایز می‌کند، تسری گفتمان از حوزه فرهنگ و فلسفه به جامعه و سیاست است (حسینی‌زاده، ۱۳۸۳، ص ۱۹۴).

با توجه به آنکه چارچوب نظری مقاله حاضر، نظریه تحلیل گفتمان لاکلاو و موفه است، لازم است ابتدا مفاهیم و مؤلفه‌های این نظریه توضیح داده شود.

۱-۱. دال و مدلول

دال عبارت است از مفاهیم، عبارات، اشخاص و هر آنچه انتزاعی و حقیقی است و در چارچوب یک گفتمان خاص، بر معانی خاص دلالت می‌کند. مدلول عبارت است از معنا و مصداقی که دال بر آن دلالت دارد؛ به عبارت دیگر، مدلول یک نشانه است که ما با دیدن آن، دال مورد نظر برایمان معنا می‌شود (کسرایبی و پوزش شیرازی، ۱۳۸۸، ص ۳۴۳). لاکلاو و موفه همانند دریدا بر این عقیده‌اند که رابطه بین دال و مدلول ثابت نیست، بدین معنی که دال‌ها، مدلول‌هایشان را در زمان کاربرد پیدا می‌کنند؛ یعنی در شرایط مختلف مدلول‌هایی که به یک دال نسبت داده می‌شود، می‌تواند متفاوت باشد (سلطانی، ۱۳۸۳).

۲-۱. دال مرکزی

دال مرکزی عبارت است از نقطه کانونی گفتمان که تمامی دال‌ها حول آن جمع می‌شوند؛ در واقع، جاذبه معنایی دال مرکزی است که سبب می‌شود بقیه دال‌ها در حوزه آن باقی بمانند؛ برای مثال، در گفتمان‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، دال مرکزی در گفتمان اصول‌گرایی «عدالت» و در گفتمان اصلاحات «توسعه سیاسی» است.

۳-۱. عنصر و وقته

عنصر عبارت است از دال‌های شناوری که هنوز در یک گفتمان خاص تثبیت نشده‌اند، همانند توسعه سیاسی در اوایل انقلاب. منظور از وقته نیز دال‌هایی است که حول دال مرکزی جمع شده و در یک گفتمان تثبیت شده‌اند. پس یک گفتمان تلاشی برای تبدیل عناصر به وقته‌هاست (کسرایبی و پوزش شیرازی، ۱۳۸۸، صص ۳۴۵-۳۴۶).

۴-۱. ضدیت یا غیریت

شکل‌گیری یک گفتمان در ضدیت با گفتمان‌های دیگر انجام می‌شود. به عبارتی، زمانی یک گفتمان هویت پیدا می‌کند که در تعارض با گفتمان‌های دیگر شکل گرفته باشد؛ برای مثال، هویت روز در مقابل شب است و برعکس. لذا گفتمان‌ها پیوسته برای هویت یافتن، غیریت‌سازی می‌کنند. پس اولین قدم برای تحلیل سیاسی در چارچوب

این نظریه، شناسایی دست‌کم دو گفتمان متخاصم است که با هم رابطه‌ای غیریت‌سازانه دارند. بر این اساس وجود یک گفتمان در یک جامعه امکان‌پذیر نیست، مگر آنکه این گفتمان در مقابل یک غیر یا دگر قرار گیرد. در این چارچوب، دگر به دگر بیرونی (خارجی) و دگر درونی (داخلی) تقسیم می‌شود؛ دگر داخلی گفتمان رقیب در داخل یک جامعه و دگر خارجی گفتمان رقیب در خارج از حوزه جامعه است (سلطانی، ۱۳۸۳).

۱-۵. گفتمان هژمون

در صورتی که یک گفتمان بتواند برای یک دال معنایی در نظر گیرد و این معنا در جامعه مورد اجماع واقع شود، این گفتمان هژمونیک می‌شود؛ از این رو، هژمونی به این معناست که کدام نیروی سیاسی درباره شکل‌های مسلط رفتاری در جامعه تصمیم خواهد گرفت. لذا لاکلاو و موفه به این نتیجه می‌رسند که هویتی که به کارگزاران اجتماعی داده می‌شود، تنها با مفصل‌بندی در درون یک صورت‌بندی هژمونیک به دست می‌آید و هیچ ثبات و عینیتی ندارد. فرایند هژمونی و صورت‌بندی هژمونیک موقتی است و هیچ‌گاه به تثبیت نهایی نمی‌رسیم (حقیقت، ۱۳۸۷، ص ۵۳۶).

۲. عناصر سازنده گفتمان پهلویسم

با وقوع کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و اندکی بعد پایان یافتن سلطنت قاجاریه، فصل تازه‌ای از تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران آغاز شد. گفتمان پهلویسم در این فضا شکل گرفت و به سرعت به گفتمان مسلط یا هژمون تبدیل شد؛ هژمونیک شدن این گفتمان بر اساس توضیحات آمده در چارچوب نظری، نه بر اساس مقبولیت و مشروعیت، بلکه بر این اساس بود که گزینه مهم دیگری موجود نبود (تاجیک، ۱۳۷۷، ص ۸۵). دقایق و مؤلفه‌های سازنده گفتمان پهلویسم را بدین گونه می‌توان نام برد:

۲-۱. شوونیسم (ناسیونالیسم ایرانی)

دوران حکومت رضاشاه همزمان با چیرگی ناسیونالیسم تندرو در اروپا بود و گروهی از روشن‌فکران ایرانی آن روز هوادار این نگرش بودند. به این ترتیب، آنان از ایران قبل از اسلام با عظمت یاد می‌کردند و با تصویری رمانتیک که از گذشته ایران داشتند، هویت

ایرانی را با بی‌توجهی به واقعیت‌های تاریخی و نیز آداب، رسوم و سنن اسلامی بازسازی می‌کردند (ترابی، ۱۳۸۷، ص ۲۳). در میان این گروه از ناسیونالیست‌ها می‌توان از تقی‌زاده نام برد که در این باره می‌نویسد: «وظیفه اول همه وطن‌دوستان ایران قبول و ترویج تمدن اروپا و بلاشرط و قید و تسلیم مطلق شدن به اروپا و اخذ آداب و عادات و رسوم و تربیت علوم و صنایع و زندگی و کل اوضاع فرنگستان بدون استثناء (به جز زبان)، به سخن دیگر: ایرانی باید ظاهراً و باطناً و روحاً فرنگی‌مآب شود و بس» (انتخابی، شماره ۳۶). دولت نیز در راستای تقویت احساسات ناسیونالیستی اقدامات فراوانی انجام داد که از جمله می‌توان به جشن و کنگره فردوسی در سال ۱۳۱۳ اشاره کرد یا در ۱۱ فروردین ۱۳۰۴ مجلس تصویب کرد که نام ماه‌های سال به نام‌های باستانی ایرانی تغییر یابد (رک. ابطحی، ۱۳۹۱). ناسیونالیسم در سیر گفتمانی پهلویسم همچنان تا دوران محمدرضا شاه ادامه داشت و اوج افراط‌گرایی در این دوره را می‌توان با برگزاری جشن‌های شاهنشاهی و تغییر تقویم هجری به تقویم شاهنشاهی نشان داد. این افراط‌گرایی متضمن دگرسازی در گفتمان پهلویسم شد، به نحوی که اسلام به‌عنوان دگر ایدئولوژیک، مسلمان ایرانی به‌عنوان دگر درونی و اعراب به‌عنوان دگر بیرونی این گفتمان قلمداد گردید (تاجیک، ۱۳۷۷، ص ۸۵).

۲-۲. شبه‌مدرنیسم (غرب‌گرایی)

گفتمان پهلویسم با توجه به گفتمان کمالیسم در ترکیه و همچنین، تحت تأثیر روشن‌فکران تحصیل‌کرده در غرب تنها راه رسیدن به تمدن غرب را به‌عنوان آرمان ترقی و پیشرفت، دوری از سنت‌های دینی حاکم بر جامعه ایران دانست. این مدرنیسم اجباری به همراه باستان‌گرایی افراطی سرانجام به بروز شکاف‌ها، تعارضات و تنش‌های فرهنگی در جامعه منجر شد. با روی کار آمدن دولت نوگرای رضاشاهی به‌عنوان اولین حکومت مطلقه مدرن در ایران، استقلال ناشی از این وضعیت سبب شد تا مهم‌ترین کارکرد حکومت بازسازی و نوسازی آمرانه کشور باشد. به تبع این نوسازی، چالش میان فرایند نوسازی و ارزش‌های دینی جامعه نیز آغاز شد. شکاف حاصل از این منازعه تا روزهای آخر سلسله پهلوی ادامه داشت.

در سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۴۲ دربار با متمرکز کردن قدرت سیاسی به بازسازی دولت مطلقه پرداخت. به این منظور شاه در سال ۱۳۴۰ مجلس را به دلیل ضدیت با اصلاحات به مدت دو سال و نیم منحل کرد و به پاک‌سازی ارتش از امیران و افسرانی که به لحاظ سیاسی خطرناک قلمداد می‌شدند، پرداخت. از سال ۱۳۴۱ نیز مخالفت علنی با نیروهای مذهبی آغاز شد و حکومت مبادرت به حاشیه راندن این گروه کرد. به‌طور کلی پایه‌های تکوین دولت مطلقه مدرن را در دوره محمدرضاشاه می‌توان در چهار مورد خلاصه کرد: ارتش، دستگاه دیوان‌سالاری، حزب و درآمد نفت (زمانی، ۱۳۹۱). اوج تجددگرایی در دوران محمدرضاشاه را می‌توان از سال ۱۳۴۰ به بعد دانست که وی فصل تازه‌ای در ساختار اجتماعی ایران گشود و ایران را به عصر تازه‌ای از نوسازی وارد کرد (زریری، ۱۳۸۹)؛ که در قسمت‌های بعد بیشتر توضیح داده می‌شود.

۲-۳. سکولاریسم

تجددگرایی در دوره رضاشاه و باستان‌گرایی افراطی همراه با آن، زمینه‌های مخالفت با مذهب و دوری از اسلام را فراهم کرد تا بدانجا که اسلام به‌عنوان دگر گفتمان پهلویسم معرفی شد (تاجیک، ۱۳۷۷، ص ۸۶). محمدرضاشاه نیز در تحکیم پایه‌های حکومت سکولار در ایران تلاش فراوان کرد. از جمله اقدامات وی به حاشیه راندن روحانیان، ترویج شاه‌پرستی در کتاب‌های درسی و اشاعه فرهنگ غرب بود؛ البته در دوره رضاشاه غرب‌گرایی با استبداد و اجبار همراه بود، ولی در دوره محمدرضاشاه با تأسیس بنگاه‌ها، احزاب و مؤسسات مدنی به سبک غربی این عمل با سهولت بیشتری همراه شد (رک. مریجی، ۱۳۸۲). نکته مهم آنکه اقدامات شاه برای سکولاریزه کردن حکومت، همانند تجددگرایی وی، صرفاً جنبه ظاهری را مد نظر قرار داده بود.

۲-۴. میلیتاریسم

توسعه ساختار نظامی از مشخصات و مؤلفه‌های بارز گفتمان پهلویسم است. رضاخان که با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ روی کار آمده بود، با توجه به اوضاع نابسامان اجتماعی پس از نشستن بر مسند قدرت، عمل و اندیشه میلیتاریستی را سرلوحه کار خود قرار داد. این طرز فکر و عمل که ابتدا به‌منظور تسلط کامل و حذف کانون‌های رقیب اجرا

می‌شد، پس از تثبیت قدرت نیز افزایش یافت. این خوی نظامی‌گری تا دوره پهلوی دوم نیز ادامه یافت و تحت تأثیر مجموعه عوامل داخلی و بین‌المللی به اوج خود رسید (رک. بیگدلی، ۱۳۹۱). علاقه محمدرضا پهلوی به ارتش و نظامی‌گری به حدی بود که ساختار ارتش در این دوره در سه بخش زمینی، هوایی و دریایی گسترش یافت. نیروی زمینی مرکب از ۲۵۵۰۰۰ نفر، در چهار لشکر زرهی، چهار لشکر پیاده نظام و چهار تیپ مستقل سامان‌دهی شده بود. در این بخش همچنین تجهیزات مدرنی در قسمت ترابری، توپخانه و پدافند هوایی و زمینی وجود داشت (Mojtahedzadeh, 1990, p.20). در زمینه دریایی شاه معتقد بود محدوده فعالیت امنیتی ایران فراتر از خلیج فارس است. وی در این رابطه می‌گفت: «من نمی‌گویم ابعاد محدوده‌ای که ما در نظر داریم، چند کیلومتر است، اما هرکس که با موقعیت جغرافیایی و استراتژیک و به‌خصوص توان بالقوه نیروی هوایی و دریایی ما آشنا باشد، می‌داند این محدوده تا چه فاصله‌ای از بندر چابهار امتداد می‌یابد» (به نقل از همبلی، ۱۳۷۲، ص ۹۰۲). بودجه نیروی دریایی که در سال‌های ۱۳۴۲-۱۳۴۷ تنها ۵/۵ میلیون دلار بود، در سال‌های ۱۳۴۷-۱۳۵۲ به ۵۵ میلیون دلار و بین سال‌های ۱۳۵۲-۱۳۵۷ به ۱/۲۰۰ میلیون دلار افزایش یافت (باومن، ۱۳۶۹، ص ۱۲۹). در مورد صنایع نظامی هوایی نیز شاه در گفتگویی با هیکل تأکید می‌کند: «نیروی هوایی ایران باید به قدر کافی قوی باشد تا تمام منطقه را از خلیج فارس تا دریای ژاپن محافظت کند» (هیکل، ۱۳۶۲، ص ۱۹۴). در نهایت، بر اساس ایدئولوژی نظامی‌گری دولت پهلوی، ارتش سرچشمه و منبع امنیت کشور قرار گرفت؛ چون به اعتقاد او تمرکز سیاسی و توسعه اقتصادی فقط در سایه آمادگی و توانمندی نظامی ممکن بود. در چارچوب این مؤلفه به غیر از مقاطعی که فضای نسبتاً باز سیاسی بر کشور حاکم بود، با رویه میلیتاریستی شاه ایران به یک پادگان نظامی تبدیل شد.

۳. فرهنگ سیاسی

اصطلاح فرهنگ سیاسی را نخستین بار گابریلا لموند در علم سیاست به کار برد (عالم، ۱۳۸۰، ص ۱۱۳). وی فرهنگ سیاسی را الگوی ایستارها، اعتقادات و احساساتی که به روند سیاسی نظم می‌دهد و فرضیه‌ها و قواعد تعیین‌کننده حاکم بر رفتار نظام سیاسی را مشخص می‌کند، می‌داند. پارسونز نیز فرهنگ سیاسی را در ارتباط با سمت‌گیری نسبت

به هدف‌های قواعد تعیین‌کننده توضیح می‌دهد. راس معتقد است فرهنگ سیاسی یک کشور از ایستارهای ویژگی جمعیت آن نسبت به ویژگی‌های عمده نظام سیاسی-اجتماعی که در درون مرزهای آن وجود دارد، سرشت نظام، تعریف شایدها و نشایدهای حکومت و نقش مشارکت فردی و اتباع حکومت تشکیل می‌یابد (عالم، ۱۳۸۰، ص ۱۱۳). فرهنگ سیاسی به دو بخش تقسیم می‌شود: یکی فرهنگ سیاسی گروه‌های برگزیده و حاکم و دیگری فرهنگ سیاسی توده (قالیباف خراسانی، ۱۳۸۹). در این مقاله بیشتر فرهنگ سیاسی دولت و طبقه حاکم مد نظر است که به نظر می‌رسد مهم‌ترین ویژگی‌ها و مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی برآمده از گفتمان پهلویسم در قالب شاه‌محوری، اقتدارگرایی، عدم امنیت، تجددگرایی و غرب‌زدگی بوده است.

۳-۱. شاه‌محوری

فرهنگ سیاسی در دوران پهلوی تحت تأثیر باستان‌گرایی افراطی منجر به شاه‌محوری شد، به نوعی که شاه دارای فرآیزدی دانسته می‌شد. در این نوع فرهنگ، شاه پدر مردم و صاحب‌اختیار ملک و ملت بود. این فرآیزدی سبب رابطه خدایگانی-بندگی بین شاه و رعیت می‌شد و رعیت یا مردم وظیفه‌ای جز تبعیت نداشتند. مقدس بودن شاه ریشه در تاریخ شاهنشاهی و نظام پاتریمونالیستی دارد. محمدرضاشاه نیز آن را وسیله‌ای قرار داده بود تا خود را نزدیک به عظمت ایران باستان نشان داده و از این راه به نظام سلطنتی مشروعیت بخشد. او در کتاب به‌سوی تمدن بزرگ می‌آورد: «وضع خاص شاهنشاهی ایران ایجاب می‌کند که به گفته معروف کریستین سن، یک پادشاه واقعی در این کشور، نه تنها رئیس کشور بلکه درعین حال، یک مرشد و یک معلم برای ملت خویش باشد» (پهلوی، ۱۳۵۵، ص ۱۷).

نتیجه این شاه‌محوری در چاپلوسی و تملق اطرافیان پهلوی دوم مشهود است. در این روند، ارتباطی مستقیم بین زمان و مدت صدارت افراد با چاپلوسی و تملق وجود داشت، به نحوی که افرادی که اطراف شاه بودند، این مسئله را به خوبی درک کرده و سعی در اجرای هرچه بهتر آن داشتند. هویدا در اظهاراتش از شاه به‌عنوان پدر تاجدار، ناجی ملت و ارباب یاد کرده و خود را چاکر می‌نامید. وی در جواب خبرنگاری که از شاه به‌عنوان شخص اول مملکت نام برد، گفت: «مگر ما شخص دومی هم در این

مملکت داریم که شما از شاهنشاه به عنوان شخص اول نام می‌برید» (آبراهامیان، ۱۳۸۱، ص ۲۶۲). چنین گفتارها و رفتارهای متملقانه چنان توهمی برای شاه به وجود آورده بود که وی خود را خردمندترین رئیس سیاسی نیمه قرن بیستم می‌دانست. چنین فرهنگی زمینه‌های فردی شدن حکومت را فراهم می‌کرد.

۳-۲. اقتدارگرایی

از مهم‌ترین ویژگی‌های فرهنگ سیاسی در دوره محمدرضا پهلوی اقتدارگرایی است که ریشه در اوتورتیانیزم و میلیتاریسم گفتمان پهلویسم دارد؛ از آنجاکه میان فرهنگ سیاسی اقتدارگرا و ساخت سیاسی اقتدارگرا ارتباط وجود دارد، کلیه عزل و نصب‌ها حتی در جزئی‌ترین امور با نظر شاه انجام می‌شد. اگرچه در دوره وی این فرهنگ با فرازها و فرودهایی همراه بوده است، اوج قدرت وی را از سال ۱۳۳۴ به بعد باید دانست که به مدت ۲۳ سال با اختیارات یک سلطان مستبد و مطلق‌العنان در ایران حکومت می‌کرد. حاصل چنین سیستمی قوه مجریه بی‌اختیار، مجلسی تأییدگر و قوه قضاییه‌ای غیرمستقل بود. محمدرضا شاه حتی اگر می‌خواست به نخبگان آزادی عمل بیشتری بدهد، باید از قدرت نامحدود خود صرف‌نظر کند، اما نه ویژگی‌های شخصیتی وی اجازه کاهش قدرت را به او می‌داد و نه حکومت وی از مشروعیت کافی برخوردار بود تا بتواند بدون توسل به قدرت نامحدود دوام بیاورد. حتی پیشرفت دیوان‌سالاری اداری و نظامی نیز با حذف زمینداران و شاهزادگان به قدرت و توانمندی شاه افزود (شهرام‌نیا و اسکندری، ۱۳۸۹، ص ۸۰). گراهام می‌نویسد: «روی کاغذ، وزارت کشور قدرتمند بود، چون هم نیروی پلیس و هم نیروی هفتاد هزار نفری ژاندارمری تحت کنترل آن‌ها هستند، اما این دو نیرو، قدرت عملیاتی کمی داشتند و در امور کلیدی، نه به وزیر مربوط، بلکه مستقیماً به شاه گزارش می‌کردند» (گراهام، ۱۳۵۸، ص ۱۶۹). پارسونز، سفیر وقت انگلیس در ایران، در رابطه با رویه خودکامگی شاه و عدم استقلال نهادها و مؤسسات رسمی در آخرین سال‌های حکومت پهلوی دوم، چنین می‌گوید: «از هر دریچه‌ای که بنگریم، شاه همان رژیم بود. سلطنت و دولت، در حقیقت مفهوم واحدی داشت، شاه مرکز دایره‌ای بود که بین آن‌ها جز از طریق او پیوندی آنچنان وجود نداشت، دربار، خانواده سلطنتی، حکومت مرکزی، نظام حکومتی استان‌ها،

نیروهای مسلح، ساواک و پلیس و... همه این نهادها، مستقل از یکدیگر عمل می‌کردند و هریک از آنها، مستقیماً به شاه گزارش می‌دادند؛ برای مثال، شاه رئیس شورای عالی اقتصاد بود که البته بیشتر وزرای کابینه در آن عضویت داشتند، او فرمانده کل قوا و بالاترین مقام دستگاه اطلاعاتی و امنیتی بود... شاه بر مسند خود استوار بود و روشی خودکامه داشت» (روحانی، ۱۳۷۰، ص ۴۰۷). محمدرضاشاه واقف به شیوه فردی و خودکامگی خویش بود و کارهای استبدادی خود را با استناد به جایگاه ویژه‌اش توجیه می‌کرد. وی می‌گوید: «باور کنید وقتی سه‌چهارم ملتی خواندن و نوشتن نمی‌دانند، تنها راه انجام اصلاحات شدیدترین دیکتاتوری است» (رک. مرادی‌جو، ۱۳۹۱).

۳-۳. عدم امنیت

عدم امنیت وضعیتی است که فرد نسبت به آینده چشم‌انداز روشنی ندارد و هر لحظه امکان دارد با یک اتفاق همه‌چیز خود را از دست بدهد. طبق مطالعات زونیس، هرچه فرد یا نخبه سیاسی بیشتر در فرایند سیاسی حل شود، برحسب سن و سال و قدرت سیاسی، میزان مشارکت، منزلت اجتماعی و سطح فعالیت بیشتر احساس ناامنی می‌کند. لذا احساس ناامنی پیش‌آمده در این دوره، نتیجه نبود شایسته‌سالاری در دوره محمدرضا پهلوی بود؛ به همین دلیل نخبگان سعی می‌کردند تا با عضویت در دوره‌های مختلف روابط شخصی خود را گسترده‌تر کنند. تعدد دوره‌ها و دسته‌بازی‌ها نشانگر غلبه روابط شخصی بر روابط رسمی بود و بر همین اساس قدرت نیز در اشخاص متمرکز بود (دلاور، ۱۳۸۷، ص ۱۱۵). در این دوره موقعیت سیاسی افراد به اراده شاه وابسته بود و جابه‌جایی پست‌های سیاسی نیز گواه همین مسئله است. محمدرضاشاه از روش‌هایی مثل اتهام، فساد مالی، برکناری، تبعید و حبس برای رویارویی با مخالفان خود استفاده می‌کرد. این بی‌ثباتی و عدم امنیت در میان نخبگان سیاسی سبب می‌شد تا افراد در موقعیت شغلی خود به‌جای برنامه‌ریزی بلندمدت، به‌صورت روزمره وظایف خود را انجام دهند و همچنین، به‌دلیل بی‌پناهی در مقابل حکومت به قدرت‌های خارجی پناه برده و سبب افزایش نفوذ بیگانگان در عرصه نخبگی کشور شده و درنهایت، به عمال بیگانگان تبدیل شوند (شهرام‌نیا و اسکندری، ۱۳۸۹، ص ۸۴).

۳-۴. تجددگرایی و غربزدگی

در گفتمان پهلویسم، همان‌طور که پیشتر آورده شد، یک سلسله اقدامات مبتنی بر نوسازی فرهنگی و هویتی شکل گرفت و بیشترین تأثیر بر فرهنگ سیاسی جدید از ناحیه ناسیونالیسم باستان‌گرا و مدرنیسم گذاشته شد. تجددگرایی که در دوره رضاشاه به ظاهر و ابزار مدرن محدود می‌شد، در دوره محمدرضاشاه با افزایش روابط ایران و غرب، شکل پیچیده‌تری به خود گرفت و مصرانه پیگیری شد. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، سیر تجددگرایی و غربزدگی جان تازه‌ای گرفت و دوره جدیدی از عصر نوسازی آغاز شد. محمدرضا پهلوی در کتاب «به سوی تمدن بزرگ» می‌نویسد: «این سیر بی‌وقفه ایران نوین در راه پیشرفت، چنان‌که گفته شد، با قیام ۲۸ مرداد ۲۵۱۲ (۱۳۳۲ش) آغاز شد و از ششم بهمن ۲۵۲۱ (۱۳۴۱ش) پا به مرحله قاطع خود گذاشت. رستاخیز ۲۸ مرداد، ملت ما را که در مسیر رویدادهای تحمیلی از راه اصلی خود دور می‌شد، به مسیر اصلی و تاریخی خویش بازگردانید و انقلاب ششم بهمن، مرحله تازه‌ای را در مسیر فراروی ملت ایران گذاشت. مدت کوتاهی که از این تاریخ می‌گذرد، کافی است تا اساس کهنه‌شده جامعه ایرانی را که به هیچ‌وجه با مقتضیات عصر نو سازگار نبود، به کلی دگرگون کند و همراه با پی‌ریزی نظامی نوین و مترقی، تمام آثار و مظاهر منفی و مخرب گذشته را از میان بردارد و عوامل مثبت و سازنده‌ای را که پدیدآورنده ایران نو هستند، جایگزین آن‌ها سازند» (پهلوی، ۱۳۵۵، صص ۸۱-۸۲)؛ بنابراین، در این دوره مدرنیزاسیون و تجددگرایی در ابعاد و حوزه‌های مختلفی از جمله اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به‌طور جدی پیگیری شد و از کودتای ۲۸ مرداد به بعد این روند با تشویق و همکاری دولت‌مردان آمریکایی برنامه‌ریزی گردید. مدرنیزاسیون در حوزه اقتصادی به‌طور عمده طی پنج برنامه عمرانی انجام گرفت که درنهایت، هرچند که سرمایه‌گذاری در بخش صنعت از رشد بالایی برخوردار شد، نتیجه آن وابستگی صنایع ایران به خارج و کاهش تولیدات کشاورزی و در نتیجه، افزایش واردات، بیکاری و تورم بود.

تجددگرایی و مدرنیزاسیون در بعد فرهنگی و اجتماعی از اهداف اصلی محمدرضاشاه به‌ویژه از مرداد ۳۲ به بعد بود. این هدف از طریق گسترش ارتباطات

فرهنگی و آموزشی مثل اعزام استاد و دانشجو به خارج از کشور و بازسازی نظام آموزشی به سبک غربی دنبال می‌شد. هزینه این گونه اقدامات گاه توسط آمریکا تأمین می‌شد و این کشور برای مدرنیزاسیون فرهنگی در ایران اقدامات مختلفی انجام داد؛ از جمله برنامه فولبرایت که بر اساس آن ۱۳۶۸ ایرانی در آمریکا و ۲۹۳ آمریکایی در ایران مشغول به تحصیل شدند. همچنین، ترجمه ۹۰ کتاب در دهه ۱۹۵۰ و تقویت برنامه فارسی آمریکا در این راستا بوده است (پهلوی، ۱۳۵۵، صص ۸۱-۸۲). شاه نیز سعی کرد تا با اعلام اصول انقلاب سفید در تسریع این تحول فرهنگی بکوشد و براین اساس، آموزش همگانی و رایگان را ایجاد کند. مسئله اینجاست که این تحولات فرهنگی و اجتماعی، نتیجه‌ای جز ایجاد تعارض فرهنگی نداشت و بدون آنکه آگاهی سیاسی مردم افزایش یافته باشد، نوعی دوگانگی فرهنگی را حاکم کرد. با توضیح مهم‌ترین مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی تحت عناوین شاه‌محوری، اقتدارگرایی، عدم امنیت و تجددگرایی، در قسمت بعد تلاش می‌شود تا تأثیر مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی بر روابط خارجی ایران در دوره پهلوی دوم با بلوک غرب توضیح داده شود.

۴. تأثیر فرهنگ سیاسی بر روابط خارجی ایران (۱۳۳۲-۱۳۴۲)

روابط خارجی ایران با غرب و آمریکا بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ گسترش چشمگیری یافت و متغیرهای مختلفی به‌عنوان عوامل اثرگذار بر این روابط ذکر شده است. با توجه به موضوع مقاله، در این قسمت به بررسی تأثیر مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی بر جهت‌گیری روابط خارجی ایران در این دوره پرداخته می‌شود.

۴-۱. نقش شاه‌محوری و اقتدارگرایی شاه

شاه‌محوری و اقتدارگرایی به‌عنوان دو مؤلفه فرهنگ سیاسی سبب شد که محمدرضاشاه شخصاً کنترل سیاست خارجی ایران را به دست گیرد. در حکومت وی، شاه عین قانون بود. تملق‌گویی و چاپلوسی اطرافیان نیز سبب ایجاد شخصیتی کاذب در وی شد؛ به‌شکلی که در بیشتر موارد بدون مشورت با دیگران تصمیم‌گیری می‌کرد. به نظر می‌رسد تمایل شاه به بلوک غرب در این دوره به چند دلیل بود:

الف. تشدید بحران مشروعیت نظام در سال‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد یکی از عواملی بود که سبب اتکای شاه به قدرت‌های جهانی شد. بعد از کودتای ۲۸ مرداد تکثرگرایی سیاسی از بین رفت و اقتدارگرایی جان‌نشین آن شد. این استبداد سبب شد تا روابط خارجی ایران بدون توجه به مصالح ملی گسترش یابد و شاه، غرب و به‌ویژه آمریکا را دوست دائمی خود در سیاست خارجی قلمداد کند. محمدرضا شاه همچنین، دریافتی بود که دوام و بقایش در گرو اتکاء به قدرت‌های بزرگ غربی است؛ تنها راهی که دولت وی را چنان قوی کند تا بتواند جلوی بحران مشروعیت پیش‌آمده بعد از مصدق را بگیرد.

ب. ترس از شوروی که با تشکیل حزب توده در ایران اقتدار سیاسی شاه را به چالش کشیده بود نیز سبب شد تا دیپلماسی شاه به سمت بلوک غرب متمایل شود؛ زیرا شوروی در دوره‌ای در صدد بود تا با ایجاد دولت‌هایی در شمال، نظام سیاسی ایران را به زیر سلطه خود درآورد. سفیر آمریکا در ایران به نام والاسمورای، در گزارشی به کشور متبوع خود این موضوع را به صورت مبسوط و در ذیل عنوان خطر گسترش شوروی در ایران تبیین نموده است (رک. علی صوفی، ۱۳۹۰).

ج. علاقه افراطی شاه به افزایش تجهیزات نظامی: چنان‌که پیشتر ذکر شد، شاه علاقه فراوانی به خرید تسلیحات داشت، به‌گونه‌ای که پشت هرگونه برقراری رابطه و عقد توافقنامه‌ای با کشورهای غربی، دستیابی به تسلیحات نظامی و خریداری آن نهفته بود. تأمین‌کننده اصلی تسلیحات ایران نیز کشورهای غربی و در رأس آن‌ها آمریکا بود؛ برای مثال، انگلیس وسایل نقلیه سنگین و تانک‌های چیفتن به ایران می‌فروخت، فرانسه تجهیزات نیروی دریایی و ناوچه‌های جنگی برای ایران می‌ساخت و آلمان نیز مشغول بستن قراردادهایی برای ساختن زیردریایی برای ایران بودند. در سال ۱۳۵۰ نیز بزرگ‌ترین معامله تسلیحاتی بین ایران و آمریکا صورت گرفت. این سفارش ۲ میلیارد دلاری برای خرید ۳۰۰ هواپیمای شکاری و بمب‌افکن، ۵۰ هواپیمای حمل و نقل و ۵۰۰ بالگرد مدل کبرا که برای پرواز در شب مجهز به موشک‌های هوا-زمین بود، تخصیص داده شد (ازغندی، ۱۳۷۶، ص ۳۴۲). این علاقه بیمارگونه شاه به تجهیزات نظامی سبب رابطه هرچه بیشتر با بلوک غرب به‌ویژه آمریکا شد. درمقابل، بلوک غرب

نیز از این ارتباط راضی و خشنود بود؛ زیرا این اقدام موجب نفوذ بیشتر آن در ایران و همزمان، سبب جلوگیری از نفوذ شوروی می‌شد.

۲-۴. نقش احساس عدم امنیت

چنان‌که گفته شد، احساس عدم امنیت به‌عنوان سومین مؤلفه فرهنگ سیاسی سبب گردید رجال سیاسی رژیم پهلوی به‌دلیل مطمئن نبودن از وضعیت خود در صدد تحکیم جایگاه خود برآیند و به غرب وابسته شوند؛ برای مثال، گرایش زاهدی، اولین نخست‌وزیر پس از کودتای ۲۸ مرداد به آمریکا، به‌اندازه‌ای بود که وی ایالات متحده را وطن دوم خودش می‌دانست (رک. کیهان، ۱۳۸۸)؛ همچنین، روابط ایران و آمریکا در زمان نخست‌وزیری اقبال به اوج خود رسید. در این دوره مقدمات انعقاد قرارداد دفاعی دوجانبه ایران و آمریکا فراهم شد و طی آن نیروهای مسلح ایران برای آموزش و نوسازی تجهیزات خود به مستشاران آمریکایی وابسته گردید (عاقلی، ۱۳۷۴، ص ۸۷۸). بدین ترتیب، فضا و جو حاکم بر روابط به‌نوعی تعبیه شده بود که سیاست خارجی ایران در این دوره هرچه بیشتر به‌سمت بلوک غرب متمایل می‌شد.

۳-۴. نقش تجددگرایی

تجددگرایی نیز به‌عنوان چهارمین مؤلفه فرهنگ سیاسی بر سیاست خارجی ایران در دوران محمدرضا پهلوی اثرگذار بوده است. شاه که به‌دنبال نوسازی کشور بود، از سال‌های ابتدایی دهه ۴۰ فصل تازه‌ای را در ساختار اجتماعی ایران گشود و این دوره را «عصر تمدن بزرگ» نامید. به‌این ترتیب، نوسازی با تقلید کورکورانه از غرب و تجددگرایی آغاز گردید و مظاهر و تجلیات تمدن غرب با شتاب فراوانی وارد جامعه ایران شد. هدف محمدرضا شاه برای برآمدن نام ایران در بین کشورهای مدرن سبب شد تا ایران هرچه بیشتر به‌سمت غرب متمایل شود؛ به همین منظور مدرنیسم به‌طور جدی در دستور کار حکومت در این دوره قرار گرفت. این تصمیم نتیجه‌ای جز الگو قرار گرفتن غرب و دور شدن از ارزش‌های سنتی در پی نداشت؛ برای مثال، شاه تحت فشار کندی در سال ۱۳۴۱ مجموعه‌ای از اصلاحات اقتصادی و اجتماعی را به نام «انقلاب سفید» یا «انقلاب شاه و ملت» به اجرا گذاشت. شاه گمان می‌کرد که با برداشتن نظام

ارباب و رعیتی دهقانان را به جمع حامیان خود خواهد افزود، هرچند هدف رسمی آن بود که ایران تا پایان قرن بیستم میان مدرن‌ترین کشورهای جهان قرار داشته باشد. به‌طور کلی تأثیر همزمان چهار مؤلفه فرهنگ سیاسی سبب گسترش هرچه بیشتر روابط با بلوک غرب گردید؛ برای نمونه، ایران در سال ۱۳۳۲ به عضویت پیمان بغداد درآمد و در همین سال قرارداد کنسرسیوم امضاء گردید. در سال ۱۳۳۴ با توجه به علاقه شاه برای خرید تسلیحات و به‌هم‌ریختن اوضاع مالی مملکت، قانون جلب و حمایت سرمایه‌های خارجی و قانون بانکداری به تصویب رسید که طی آن امتیازات زیادی به سرمایه‌داران خارجی داده شد. در سال ۱۳۳۵ قانون مربوط به عهدنامه مودت و روابط اقتصادی و حقوق کنسولی بین ایران و آمریکا تصویب شد و همین‌طور ده‌ها قرارداد دیگر که رژیم پهلوی را در عمل به دولت دست‌نشانده آمریکا تبدیل کرد (ازغندی، ۱۳۷۶، صص ۲۶۸-۲۸۳).

رابطه با انگلستان نیز در ۱۴ آذر ماه ۱۳۳۲ با وساطت آمریکا و سوئیس از سر گرفته شد و در این راستا قراردادهای زیادی میان دو کشور بسته شد. با نخست‌وزیر شدن حسین علاء، از شخصیت‌های سنتی طرفدار انگلیس، در ۱۳۳۴ رابطه دو کشور گسترش یافت، به‌طوری که به‌دنبال قانون جلب و حمایت سرمایه‌گذاری خارجی از میان ۱۰۴۸ شرکت خارجی ۲۸۵ شرکت انگلیسی وجود داشت. عضویت ایران در پیمان بغداد نیز سبب حفظ و حراست کشورهای تحت نفوذ انگلیس از خطرهای داخلی و خارجی می‌شد و البته، ده‌ها قرارداد دیگر که ایران را به بازار مصرف کالاهای غربی به‌ویژه انگلیس و آمریکا تبدیل می‌کرد (ازغندی، ۱۳۷۶، صص ۲۴۱-۲۴۸). به این ترتیب، شواهد مذکور نشان‌دهنده گسترده‌گی روابط خارجی این دوره از سلطنت پهلوی دوم با بلوک غرب، به‌ویژه آمریکاست.

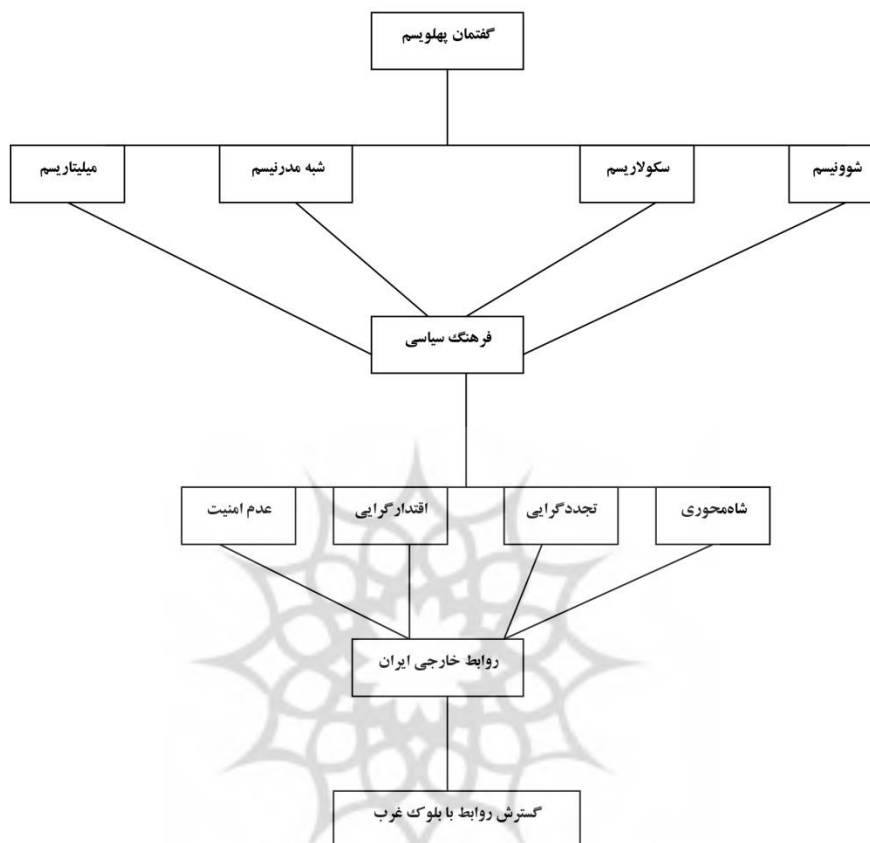
جمع‌بندی

در این مقاله تلاش شد تا تأثیر فرهنگ سیاسی بر روابط خارجی ایران طی سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۴۲ بررسی گردد. مدعای مقاله نیز آن بود که فرهنگ سیاسی - مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده روابط خارجی ایران - سبب تشدید غرب‌گرایی و وابستگی ایران به بلوک غرب شد. از نظر نگارندگان، فرهنگ سیاسی در این دوره واجد مؤلفه‌های شاه‌محوری،

اقتدارگرایی، عدم امنیت و تجددگرایی بوده است. فرهنگ سیاسی نیز خود در چارچوب گفتمان پهلویسم تکوین و تعیین یافته است؛ گفتمانی که خود متشکل از چهار مؤلفه افراط‌گرایی (شوونیسم)، سکولاریسم، شبه‌مدرنیسم و میلیتاریسم بوده است؛ به‌گونه‌ای که افراط‌گرایی و میلیتاریسم قوام‌بخش مؤلفه‌های شاه‌محوری و اقتدارگرایی، سکولاریسم و افراط‌گرایی تکوین‌دهنده تجددگرایی و مجموع چهار مؤلفه گفتمان پهلویسم مقوم احساس عدم امنیت در فرهنگ سیاسی این دوره بوده است. حاصل این پژوهش نشان می‌دهد که شاه‌محوری و اقتدارگرایی در فرهنگ سیاسی این دوره سبب شد تا شاه در عمل تنها تصمیم‌گیرنده سیاست خارجی این مقطع باشد؛ به‌طوری که در اثر تمایل شاه به غرب، به‌واسطه ویژگی‌های شخصیتی، زمینه گسترش روابط با غرب بیش‌ازپیش فراهم شد. احساس عدم امنیت نیز سبب شد تا رجال سیاسی پهلوی در صدد تحکیم موقعیت خود برآیند و با همسویی با سیاست‌های غرب امتیازات فراوانی را عاید غربیان کنند. تجددگرایی نیز که با شیفتگی شاه به غرب و مدرنیته آغاز شده بود، در جهت گسترش روابط خارجی ایران با بلوک غرب اثرگذار بود. افزون‌براین، دو نتیجه کلی دیگر را هم می‌توان از این پژوهش استنتاج کرد:

نخست، برخلاف نظریه‌هایی چون واقع‌گرایی که نقش ساختارهای غیرمادی مانند فرهنگ را در روابط خارجی نادیده می‌گیرد، این مقاله کوشید تا نشان دهد که این ساختارها نقشی اساسی در تعیین جهت‌گیری روابط خارجی ایران ایفاء کرده‌اند.

دوم، گفتمان -نظام معنایی حاکم بر سیاست خارجی- به رفتارهای سیاست خارجی شکل داده و فقط در حوزه نظر باقی نمی‌ماند؛ بنابراین، آن‌گونه که نظریه تحلیل گفتمان و نظریه‌پردازان آن به‌درستی توضیح می‌دهند، رفتارهای ممکن و مشروع سیاست و روابط خارجی توسط گفتمان حاکم تعیین می‌گردد. چگونگی اثرگذاری فرهنگ سیاسی بر روابط خارجی ایران در دوران پهلوی دوم در دوره ۱۳۳۲-۱۳۴۲ را در نمودار زیر می‌توان خلاصه کرد.



نمودار شماره ۱. چگونگی اثرگذاری فرهنگ سیاسی بر روابط خارجی

کتابنامه

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۸۱)، *ایران بین دو انقلاب، از مشروطه تا انقلاب اسلامی*، ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری و محسن مدیرشانه‌چی، تهران: نشر مرکز.
- ابطحی، سیدمصطفی (۱۳۹۱)، «دین‌ستیزی پهلوی و گفتمان دینی از آیت‌الله حائری تا امام‌خمينی(ره)»، در: <http://www.diplomatt.mihanblog.com/post/3146>
- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۶)، *روابط خارجی ایران (۱۳۵۷-۱۳۲۰)*، تهران: قومس.
- انتخابی، نادر (۱۳۷۱)، «ناسیونالیسم و تجدد در ایران پس از مشروطیت»، فصلنامه نگاه نو، شماره ۱۲، بهمن و اسفند.

باومن، لاری (۱۳۶۹)، *اقیانوس هند در سیاست جهان*، ترجمه همایون الهی و همکاران، تهران: قومس.

بیگدلی، علی، «اندیشه‌های میلیتاریستی در دوره پهلوی اول»، در:

<http://foram.funpatogh.com/thread72562.html>

پهلوی، محمدرضا (۱۳۵۵)، به سوی تمدن بزرگ، تهران: مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی.

پهلوی، محمدرضا (۱۳۸۳)، *پاسخ به تاریخ*، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: زریاب.

پهلوی، محمدرضا (بی تا)، *مجموعه تألیفات*، نطق‌ها، پیام‌ها، تهران: کیهان، جلد ۱۰.

تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۷)، «غیریت و هویت شکل‌گیری گفتمان انقلابی در ایران»، *پژوهشنامه متین*، شماره ۱، زمستان.

ترابی، یوسف (۱۳۸۷)، «درآمدی بر ناسیونالیسم در ایران»، *فصلنامه خط اول*، شماره ۵، تابستان.

حسینی‌زاده، محمدعلی (۱۳۸۳)، «نظریه گفتمان و تحلیل سیاسی»، *فصلنامه علوم سیاسی*، شماره ۲۸، زمستان.

حقیقت، سید صادق (۱۳۸۷)، *روش‌شناسی علوم سیاسی*، قم: انتشارات دانشگاه مفید.

دلاور، ابوذر (۱۳۸۷)، «فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم در دوره پهلوی دوم»، *فصلنامه گفتگو*، شماره ۵۲، دی‌ماه.

روحانی، فخر (۱۳۷۰)، *سقوط شاه و پیروزی انقلاب اسلامی*، قم: نشر بلیغ.

قالیباف خراسانی، محمد (۱۳۸۹)، *فرهنگ سیاسی*، تهران: الهدی.

کیهان، شماره ۱۹۴۸۵، ۲۰ مهر ۸۸.

زریری، رضا (۱۳۹۱)، «تجددگرایی و هویت ایرانی در عصر پهلوی»، در:

<http://rasekoon.net/article/show-18806.aspx>

زمانی، هادی (۱۳۹۱)، «تکوین دولت مدرن مطلقه: محمدرضا شاه»، در:

<http://www.hadizamanicom/maghalat/B4.17-b.htm>

سلطانی، سید علی اصغر (۱۳۸۳)، «تحلیل گفتمان به مثابه نظریه و روش»، *فصلنامه علوم سیاسی*، شماره ۲۸.

شفیعی فر، محمد (۱۳۷۸)، *مدخلی بر انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن*، قم: تهذیب.

- شهرام‌نیا، سیدامیر مسعود و اسکندری، مجید (۱۳۸۹)، «ناکارآمدی نخبگان سیاسی در کارآمدسازی روند توسعه ایران عصر پهلوی»، گنجینه اسناد، شماره ۷۷.
- صدیقی، محبوبه (۱۳۹۱)، «نگاهی به پدیده نوسازی در عصر پهلوی»، ماهنامه الکترونیکی تاریخ معاصر دوران، شماره ۳۴، خرداد.
- عاقلی، باقر (۱۳۷۴)، نخست‌وزیران ایران، تهران: جاویدان.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۰)، بنیادهای علم سیاست، تهران: نشر نی.
- علی‌صوفی، علی‌رضا (۱۳۹۰)، سیاست خارجی و بحران‌های داخلی حکومت محمدرضا پهلوی، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی.
- فرکلاف، نورمن (۱۳۸۹)، تحلیل انتقادی گفتمان، ترجمه شایسته پیران و دیگران، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
- کسرای، محمدسالار و پوزش شیرازی، علی (۱۳۸۸)، «نظریه گفتمان لاکلاو و موفه، ابزاری کارآمد در فهم و تبیین پدیده‌های سیاسی»، فصلنامه سیاست، دوره ۳۹، شماره ۳، پاییز.
- گراهام، رابرت (۱۳۵۸)، ایران، سراب قدرت، ترجمه فیروز فیروزنیا، تهران: سحاب کتاب.
- مرادی‌جو، علی (۱۳۹۱)، «ماهیت نظام سیاسی محمدرضا پهلوی»، در: www.tebyan.net
- مریجی، شمس‌الله (۱۳۸۲)، سکولاریسم و عوامل اجتماعی شکل‌گیری آن در ایران، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- مقدم‌فر، گلناز (۱۳۹۰)، «تبیین دوساحتی دوره پهلوی دوم»، در: www.resalatnews.com
- مهدوی، عبدالرضا هوشنگ (۱۳۷۷)، سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی، (۱۳۵۷-۱۳۰۰)، تهران: پیکان.
- همبلی، گاوین (۱۳۷۲)، سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت کمبریج، ترجمه عباس مخبر، تهران: طرح نو.
- هیکل، حسنین (۱۳۶۲)، ایران روایتی که ناگفته ماند، ترجمه حمید احمدی، تهران: الهام.

Mojtahedzadeh, Pirouz (1990), *Political Geography of Strait of Hormuz*, London: SOAS, University of London.

<http://9ktenews.com/index.php>